

کهد تاراج، نویسنده و بازیگر:

پانوق ما تمرین ما بود

به یاد دارم که در مصاحبه پیشینمان حین اجرای نمایش «طیب» در مورد اجراهای تئاتر شهر گلابه مند بودید.

بله من بعد از ۴ سال به تئاتر شهر آمده‌ام و آخرین اجراییم در تئاتر شهر سال ۹۹ بود خوب ما مشکلاتی با مدیریت پیشین داشتیم که حل نشد و گروه‌مان نتوانست به مدت ۴ سال در تئاتر شهر اجرایی داشته باشد. البته دوره مدیریت ایشان دو سال بود اما هر سال هم نمی‌شود در تئاتر شهر اجرا رفت. خوشبختانه از سال گذشته تا به امروز سه اثر نمایشی در تئاتر شهر داشتیم و دو اثر دیگر نیز آماده داریم که مجموعاً به ۵ اجرا خواهد رسید اما پس از سال ۹۹ که نمایش «یاماها» را به عنوان کارگردان روی صحنه بردم در هیچکدام از این سه اثر به عنوان کارگردان حضور نداشتم بلکه به عنوان بازیگر و نویسنده اجرایی روی صحنه رفته است. حال صحبت‌هایی انجام شده که اگر ممکن باشد بتوانم نوبت اجرایی در سال آینده داشته باشم چرا که به هر حال تقاضا برای اجرا در تئاتر شهر بالاست.

با توجه به همان رویه خاصی که شما در آثار تان دارید این اثر نیز به زیست قشر خاصی از ساکنان تهران مربوط است لطفاً از ایده اولیه اثر بگویید.

اجازه بدهید که در ابتدا بگویم این اجرا بازخوانی متفاوت آقای خوش رزم از متن من است و قصه اصلی نمایشنامه من به زندگی دو کارگر ایرانی که در ژاپن مشغول به کار هستند می‌پردازد اما در بازخوانی آقای خوش رزم کاراکترهای نمایشنامه آقای مجتبی محرمی یعنی بازیکن فوتبال تیم پرسپولیس و حسین آدیداس یعنی آقای حسین کریمی پور هستند که در باند یا کوزا در ژاپن فعالیت می‌کرده است. در این اثر این دو کاراکتر در یک سردخانه به هم برخورد می‌کنند به خیال و در وهم و خواب یکدیگر می‌روند. یعنی مجتبی محرمی در آخرین خواب و خیال حسین آدیداس می‌رود و در همین نقطه متن به یک پیچیدگی می‌رسد که فیدبک‌ها نسبت به آن متفاوت بوده است. این بازخوانی متفاوت خود آقای ارسطو خوش رزم است و من هم با ایشان نهایت همکاری را داشتم چون به نظر من نویسنده باید با کارگردان تعامل داشته باشد و متن نه قرآن است و نه وحی نازل شده و باید در تمرینات شکل بگیرد. یکی از نکات قابل توجه این است که آهنگساز ما آقای بهزاد بختیاری نیز تمام جلسات تمرین با ما بود. صداها در این نمایش به صورت لایو پخش می‌شود و ایشان مهندسی صدا کرده‌اند. در واقع در این اثر ایشان نه به عنوان آهنگساز بلکه به عنوان مهندس صدا، صداها را طراحی کرده و ساخته‌اند. صدا در نمایش ما یک کاراکتر را به وجود می‌آورد و چون فضای ما یک فضای سرد و سوزناک است مخاطب کمی سخت‌تر می‌تواند با آن ارتباط بگیرد ولی ما در اجراهایی که تا این لحظه رفته‌ایم فیدبک‌های خیلی خوبی دریافت کردیم و به جرات می‌توانم بگویم که حدوداً ۹۸ درصد مخاطبان کار را دوست داشته و پسندیده‌اند و این موفقیتی است که از دل تمرین به دست می‌آید و پانوق ما تمرین ما بوده است، یعنی زمانی که تمرینات زیادی دارید دیگر اجازه ندارید یک سری کارها را روی صحنه انجام بدهید. اینکه نمایش دیده شده، می‌تواند کار کند و بفروشد همه این‌ها از دل تمرینات زیاد می‌آید که به خاطر نهایت همکاری گروه بازیگران یعنی من، حمیدرضا محمدی و بهزاد بختیاری آهنگساز با ارسطو خوش رزم بوده است. در واقع ما با هم یک تیم خوب شدیم و به نظرم در تئاتر فعلی اگر گروه نداشته باشیم همه چیز از دست می‌رود و این گروه ماست که توانسته کار را پیش ببرد. متن هم تغییرات زیادی داشته که زیر نظر من بود در واقع من دوست داشتم که خیال و واقعیت را با هم ترکیب کنیم و تلفیقی از خیال و واقعیت داشته باشیم. این دو شخصیت در تاریخ اجتماعی و ورزشی ایران وجود داشته‌اند ولی من با کلمات خودم و تا حدودی با ذهنیت خودم داستانشان را تلفیق کرده‌ام و نمی‌توانیم بگوییم که این اثر ۱۰۰ درصد این کاراکترهاست و داستان آن کفش آدیداس هم به درام ما باز می‌گردد و در واقعیت چنین اتفاقی نیفتاده است.

چه شمس که خودتان اجرای یکی از نقش‌ها را بر عهده گرفتید؟

بازیگرانی برای این نقش انتخاب شدند اما هیچ کدام به نتیجه نرسید و در نهایت خودم این نقش را بازی کردم. این نمایشنامه جزو متن‌های قدیمی من است که در دوران کرونا آن را نوشتم و در آخرین روزهای سال ۹۸ و سال ۹۹ چاپ شد. البته در حال حاضر نیز سیر نوشتنم تغییر کرده و دیگر موقعیت‌های اجتماعی چنین کاراکترهایی برایم دغدغه نیست و سراغ مسائل دیگری رفتم که در نمایشنامه آخرم که احتمالاً سال آینده اجرا خواهد رفت خواهید دید که سراغ یک قشر دیگری از انسان‌ها یعنی زنان رفته‌ام و از این جنس جدا شده‌ام. البته این متن نیز به گونه‌ای بود که خود آقای خوش‌رزم علاقه داشت آن را

گفت‌وگوی صبا با عوامل نمایش مشتبا، داداش صیغه‌ای حسین آدیداس

وقتی که وهم و خواب به هم می‌آمیزد

این روزها نمایش «مشتبا، داداش صیغه‌ای حسین آدیداس» به نویسندگی کهد تاراج، کارگردانی ارسطو خوش رزم و بازیگری کهد تاراج و حمیدرضا محمدی در سالن سایه تئاتر شهر روی صحنه است. این نمایش در سبک سورئال اجرا می‌شود و با استفاده از عناصر دراماتیک به ابجدی از زندگی مجتبی محرمی و حسین کریمی پور می‌پردازد. در ادامه گفت‌وگوی خبرنگار صبا با عوامل این نمایش را می‌خوانید.

مریم عظیمی
گفت و گو



بود و چالش‌های زیادی نیز داشتیم ولی خوشبختانه به آن رسیدیم و آن مونوتون بودن دلخواه کارگردان بوده که می‌خواستند آن وهم و خیال بودن و خواب را به این طریق نشان بدهند.

با توجه به اینکه سبک دیالوگ نویسی شما شناخته شده است آیا تصمیمی مبنی بر تغییر این سبک در پروژه‌های بعدی دارید؟

بله می‌توانم بگویم سبک دیالوگ نویسی در آثار بعدی‌ام که صد در صد تغییر کرده مخصوصاً در نمایشنامه آخرم که دو کاراکتر خانم بازی می‌کنند از این سبک نوشتاری کاملاً جدا شده‌ام. به نظرم سبک و سیاق هر نویسنده‌ای با توجه به شرایط جامعه، شرایط فکری و زیستی که دارد تغییر می‌کند. من نیز تغییر کردم. البته که این جنس نوشتن را دوست دارم و علاقه من بوده است و همیشه هم گفته‌ام که به تهران قدیم و باصالت طعنه می‌زنم، به درام محمود استاد محمد و اسماعیل خلج و کسانی که پیش از ما بوده‌اند. و این علاقه من است و دوستش دارم اما در پروژه بعدی‌ام کاملاً از آن فاصله گرفتم و به هیچ وجه روی این سبک نوشتاری نداشتم بلکه در برخی موقعیت‌ها و جاها که دل به خواهم بوده است از آن بهره گرفته‌ام. فکر می‌کنم این تغییر امری طبیعی است و اگر این تغییر محسوس ایجاد نشود یک نوع در جازدن اتفاق افتاده است البته اینجا بحث سبک نیست من از این نوع نوشتن اجراهای متنوعی رفته و فیدبک‌های بسیار خوبی گرفته‌ام اما تصمیم گرفتم که تجربه تازه‌تری داشته باشم و از این گودی که دوستش داشتم و دوست دارم که در آن پیاده‌روی کنم بیرون بیایم و با شکل و شمایل دیگری بنویسم و خوشبختانه دوستانی هم که نمایشنامه جدیدم را خوانده‌اند نظرشان این بوده که واقعا این جدایی اتفاق

کار کند و خیلی خوب هم شد که بعد از مدتی توانستیم آن را در تئاتر شهر اجرا کنیم

در دیالوگ‌های شما یک مونوتونی می‌بینیم که به نظر تعدمی می‌آید در این مورد بگویید.

سال گذشته ما این کار را برای جشنواره فجر و بخش تولیدات تازه آماده می‌کردیم اما وقتی به تمرینات سال گذشته و بازبینی آن باز می‌گردم، می‌بینم که کار ما ۱۰۰٪ تغییر کرده و در طول این تمرینات کار را به نوعی از نو ساخته‌ایم و میزانشان‌های کار نیز از این رو به آن رو شد. اما این جنس بازی که شما می‌فرمایید تعمد و دلخواه کارگردان بوده است و ما هم به عنوان بازیگر ابزار دست کارگردان هستیم. البته چالش‌هایی نیز داشتیم اما من به عنوان یک نویسنده هرگز پافشاری نمی‌کنم که باید آنگونه که من فکر می‌کنم باشد. مازیر دست کارگردان رها بودیم و ایشان دوست داشتند که ما با این جنس بازی کنیم. اما بازی در این شکل، فیگور و قیافه خیلی سخت است و ما ۴۵ تا ۵۰ دقیقه حقیقتاً از زمین جدا می‌شویم. در تعریف بازیگری می‌گویند که وقتی بازیگر روی صحنه می‌رود وارد دنیای دیگری می‌شود و من چندین شب است که این مسئله را به عین می‌بینم و تجربه می‌کنم. به هر حال من تجربه‌های دیگری نیز در زمینه بازیگری با کارگردان‌های مختلف و در سالن‌های دیگر داشتم ولی این اجرا یکی از سخت‌ترین اجراهایی است که داشتم و حداقل یک ساعت و نیم تا دو ساعت تمرکز می‌خواهم در حالیکه می‌بینم در برخی از اجراها بازیگران ۱۵ دقیقه قبل از شروع اجرا در سالن حاضر می‌شوند. اساساً جنس این اجرا به شکلی نیست که ما بخواهیم چنین کاری کنیم چون قطار دیالوگ و کلمات به شکلی است که نمی‌توانیم بدون تمرکز روی صحنه برویم بنابراین خیلی کار سختی